



شکایت‌نامه سهراب شهید ثالث

مریم پالیزبان در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۶ در فرهنگ

از سهراب شهید ثالث در نگاهی کلیشه‌ای و سیاست‌زده - که او در تمام عمرش برای رهایی از آن کوشید - با عنوان هنرمند «تبعیدی» یا «مهاجر» یاد می‌شود. آن‌چه می‌خوانید، حاصل تلاش مریم پالیزبان است برای نور انداختن بر برخی نقاط مهم دوره دوم فعالیت‌های سهراب شهید ثالث.



سهراب شهید ثالث همان‌قدر که نامش پرآوازه است، زندگی، منش و آثارش هم‌چنان ناشناخته مانده است. در نگاهی کلیشه‌ای و سیاست‌زده - که شهید ثالث در تمام عمرش برای رهایی از آن کوشید - از او همواره با عنوان هنرمند «تبعیدی» یا «مهاجر» یاد می‌شود؛ اما سهراب شهید ثالث، چه در ایران و چه در آلمان، یکی از مهم‌ترین فیلم‌سازان دوره خود بود. آن‌چه می‌خوانید، حاصل تلاش مریم پالیزبان است برای نور انداختن بر برخی نقاط مهم دوره دوم فعالیت‌های سهراب شهید ثالث. این یادداشت کوتاه قرار بود در پرونده ویژه سهراب شهید ثالث در مجله فیلم منتشر شود که متأسفانه از نسخه چاپی این مجله بیرون کشیده شد.

«برای شما آرزو می‌کنم که به خوبی سرگرم شوید.» این جمله پایانی نامه‌ای [۱] است که سهراب شهید ثالث آن را با نام «فریتز سُن» آغاز می‌کند. [۲]

طنز تلخ شهید ثالث، نام خانوادگی مستعار «سُن» را - که در آلمانی به معنای «خشم» است - به نام این نویسنده مطرح سویسی پیوند می‌دهد و از خشم فراینده فریتز سُن از افکار محافظه‌کارانه ناشر کتابش می‌نویسد. سُن در بیوگرافی معروفش «مارس» (Mars) چنین نوشته است: «اینجا اگر کسی به چیزی ایراد بگیرد و نقد کند به او گفته می‌شود که اگر نمی‌توانی خودت را تطبیق بدهی، بهتر است به مسکو بروی!»

نمی‌توانید از دست من خلاص شوید. چون من به مسکو نخواهم رفت... به این دلیل که به عنوان کارگردان، تا کنون پنج فیلم در آلمان تولید کرده‌ام و در ساختار فرهنگی این کشور نقش داشته‌ام و بخشی از فرهنگ فیلم‌سازی آن به حساب می‌آیم.

بعد از این نقل قول، شهید ثالث نامه‌اش را چنین ادامه می‌دهد: «و حالا قبل از این که نامه‌ام را شروع کنم می‌نویسم که نمی‌توانید از دست من خلاص شوید، چون من به مسکو نخواهم رفت. نه تنها چون در آنجا کسی من را نمی‌خواهد بل به این دلیل که به عنوان کارگردان، تا کنون پنج فیلم در آلمان تولید کرده‌ام و در ساختار فرهنگی این کشور نقش داشته‌ام و بخشی از فرهنگ فیلم‌سازی آن به حساب می‌آیم، حتی اگر شما آقایان بهتر می‌دانید که دهانم را ببندم و پای خودم را از مسایل داخلی بیرون بکشم یا از دید شما تبعه اینجا نباشم. این را به عنوان مقدمه نامه من بپذیرید.»

به نقل از خودش بیست و نه ساله است که به آلمان غربی می‌رود و هشت سال است که در آلمان غربی فیلم‌هایی ساخته که همگی در لیست فیلم‌های تحسین‌شده فستیوال‌های جهانی هستند. اما در تمام این سال‌ها تحت کنترل و نظارت بوده تا در فیلم‌هایش سیستم را زیر سؤال نبرد. فیلم «در غربت» را به نقل از خودش زیر نظارت شدید در مورد مهاجران و کارگران مهمان، در کشور آلمان غربی ساخته است و با وجود تشویق فراوان (در این‌جا با لحنی سیاه مینویسد) به عنوان یک کارگردان خارجی، و با وجود اعتراضات فراوان منتقدان، جایزه‌ای را که در برلیناله حق اوست به دیگری می‌دهند تا مبادا او نقش یک قهرمان را پیدا کند. جایزه فیپرسی را به او می‌دهند و در جشنواره بین‌المللی شیکاگو بهترین فیلم می‌شود.

از این دنیای «ما» و «آن‌ها» همیشه متنفر بوده و فیلم‌هایش را قربانی بازی سیاسی دوکشور ایران و آلمان و مبادلات تجاری آن‌ها می‌داند.

... (می‌نویسد) که این نامه شکایت‌نامه اوست به نمایندگی از فیلمسازانی که خانواده و فرزند دارند و ناگزیرند سرشان را زیر برف نگه دارند. از طرف آن‌هاست؛ علیه سیستمی که نمی‌خواهد حرف‌هایی را که باب طبعش نیست بشنود و فیلمسازان و اهل فرهنگ را به شکل مستقیم یا غیرمستقیم به تقلید از تولیدات آمریکایی سوق می‌دهد.

سیستمی که تجارت فرهنگ را می‌خواهد. او ولی فرهنگ را بخشی از آموزش و پرورش می‌داند که مصالح‌اش باید از بودجه فرهنگی تأمین شود.

روزنامه‌های معتبر آلمان او را یک برلینی از ایران می‌خوانند [۳] و منتقدان او را به عنوان «چهره‌ای شاخص در میان کارگردانان جنبش سینمای نوین آلمان» معرفی می‌کنند. [۴]

نامه خشمگین و غم‌بار سهراب شهید ثالث تنها شکایت‌نامه آن سال‌ها نیست؛ سال‌های تلخ به بن‌بست رسیدن نسل مشتاق و پرهیجان بعد از جنگ جهانی دوم، که در دهه شصت میلادی به دوران اوج خود می‌رسد و در پی سال‌های دهه هشتاد آرام آرام زیر چرخه رو به رشد اقتصاد خفه می‌شود.

از نظر منتقدان امروزی، جنبش «سینمای نوین آلمان» در سال ۱۹۸۲ با مرگ فاسیندر به انتها رسیده، اما در واقع آن‌چه، به زعم شهید ثالث و دیگران، باعث پایان یافتن جنبش و - در بعدی وسیع‌تر - مرگ فرهنگ و سینما و تئاتر شد، تفتیش آن و انتقال بودجه‌های دولتی به جریان سرگرمی‌ساز بود؛ جریانی که خودش را در روند تولید اثر هنری دخیل می‌دانست و در ماهیت اثر، از خط داستان تا ریتم، نظارت داشت. تاریک‌ترین نقطه هنگامی بود که سیاست‌مداری از حزب محافظه‌کاران [۵]، در ادامه درگیری‌هایی که بر سر فیلم «روح» ساخته آرتنوش پیش آمد، اعلام کرد دیگر اجازه نمی‌دهد فیلم‌هایی تولید شوند که به جز تولیدکنندگان آن کسی خواستار دیدن‌شان نیست. وقتی که هنر تنها به کالایی بدل شد که هر نوع حس ناهنجاری و نقد، روند فروشش را مشکل ساز می‌کرد.

از نظر منتقدان امروزی، جنبش «سینمای نوین آلمان» در سال ۱۹۸۲ با مرگ فاسیندر به انتها رسیده، اما در واقع آن‌چه، به زعم شهید ثالث و دیگران، باعث پایان یافتن جنبش و - در بعدی وسیع‌تر - مرگ فرهنگ و سینما و تئاتر شد، تفتیش آن و انتقال بودجه‌های دولتی به جریان سرگرمی‌ساز بود؛

در پاسپورت او نوشته بودند: «اجازه کار مساوی با اجازه اقامت نیست.» کسی که با مهم‌ترین تولیدکنندگان دولتی سینمای نوین آلمان کار کرده بود حقوقش حتی از طرف همین شبکه‌ها و تولیدکنندگان نادیده گرفته شد و ماهیت محافظه‌کار سیستم دولت آلمان غربی او را به مهاجرت دوباره واداشت. در این میان، حتی سندیکای کارگردانان برای او که یکی از اعضایش به حساب می‌آمد کاری نکرد. [۶] [۷]

خشم سهراب شهید ثالث و شروع نامه‌اش با یادآوری جملات «فریتز سرن» از کتاب «مارس» - که در مورد روند بیماری و مرگ خود «سرن» بر اثر ابتلا به سرطان است - تلخ‌ترین آغاز است.

«مارس» از کتاب‌های مهم دهه هشتاد میلادی به شمار می‌رفت. نویسنده این کتاب و سهراب شهید ثالث هر دو در یک سال متولد شده بودند اما شباهت میان سرنوشت آن دو تنها به سال تولد خلاصه نمی‌شود. فریتز سرن عقیده داشت که سرطان او نشانه‌ای از روند انحطاط ارگانیک اجتماعی آلوده است و اجتماع محافظه‌کار اطرافش او را سرطانی کرده، که او با وجود تحصیلات عالی و نداشتن مشکلات معیشتی، از آنچه می‌توانست زندگی باشد، به مرگ سوق داده شده است. که به او آموختند که بمیرد.

[۱] <http://www.salems.de/pages/briefe/notizen-im-exil.php> آرشیو شهید ثالث

[۲] Fritz Zorn ۱۹۷۶-۱۹۴۴: نام حقیقی Morgenpost

[۳] ۱۹۷۶, Morgenpost

[۴] Herbert Achternbusch هربرت آخترنوش، از مهم‌ترین فیلم‌سازان جنبش سینمای نوین آلمان شهید ثالث را بعنوان برترین فیلمساز جنبش معرفی می‌کند. <http://www.zeit.de/02/1980/uhr-ohne-zeiger/>

http://www.zeit.de/Sohrab_Shahid_Salems/29/1998/komplettansicht

[۵] Friedrich Zimmermann (CSU) فریدریش زیمرمان ۱۹۸۳

[۶] سخترانی هانس هلموت پرنزler، مراسم یادبود شهید ثالث در آکادمی هنر برلین ۱۹۹۸. Hans Helmut Prinzler

[۷] لوته آرتنر، منتقد برجسته، در مصاحبه خود با محمد حقیقت عنوان می‌کند که ورنر هرتزگ از شهید ثالث بعنوان کارگردانی آلمانی یاد کرده که در صورت هر نوع مشکلی باید از جانب کارگردانان آلمانی

مورد حمایت قرار گیرد. ۱۹۸۲

سال ۱۹۹۸، سهراب شهید ثالث در شیکاگو در اثر ابتلا به بیماری سرطان و به دلایل مهم دیگری درگذشت.

مریم پالیزیان، دکتری فلسفه و علوم انسانی از دانشگاه فرای برلین است